



حضرت امام حسن عسکری (ع) پدر گرامی امام زمان (عج)، روز جمعه هشتم ربیع الآخر سال ۲۳۲ هجری قمری، در مدینه ولادت یافت. در سال تولد آن حضرت، چندان اختلاف نظر نیست، سیره نویسان، ماه و روز تولد آن حضرت را تا حدی متفاوت نقل کرده‌اند. شیخ مفید، این ولادت را در ماه ربیع الاول، شیخ در مصباح، دهم ربیع الآخر^۱، و شهید در کتاب دروس خود، آن را روز چهارم ربیع الآخر می‌دانند.^۲ پدر بزرگوار امام عسکری، امام هادی (ع)، و مادر آن حضرت، بانویی پاکدامن و نیک سیرت به نام حدیث است که او را سومن^۳ یا سلیل^۴ نیز خوانده‌اند. سلیل در لغت، به معنای «برکشیده» و «نوشیدنی خالص» است. از این رو نقل شده است، هنگامی که مادر امام یازدهم (حدیث) بر امام علی النقی (ع) وارد شد، آن حضرت به او فرمود: «به زودی خداوند متعال از نسل تو فرزندی عطا خواهد کرد که جهان را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است.»^۵

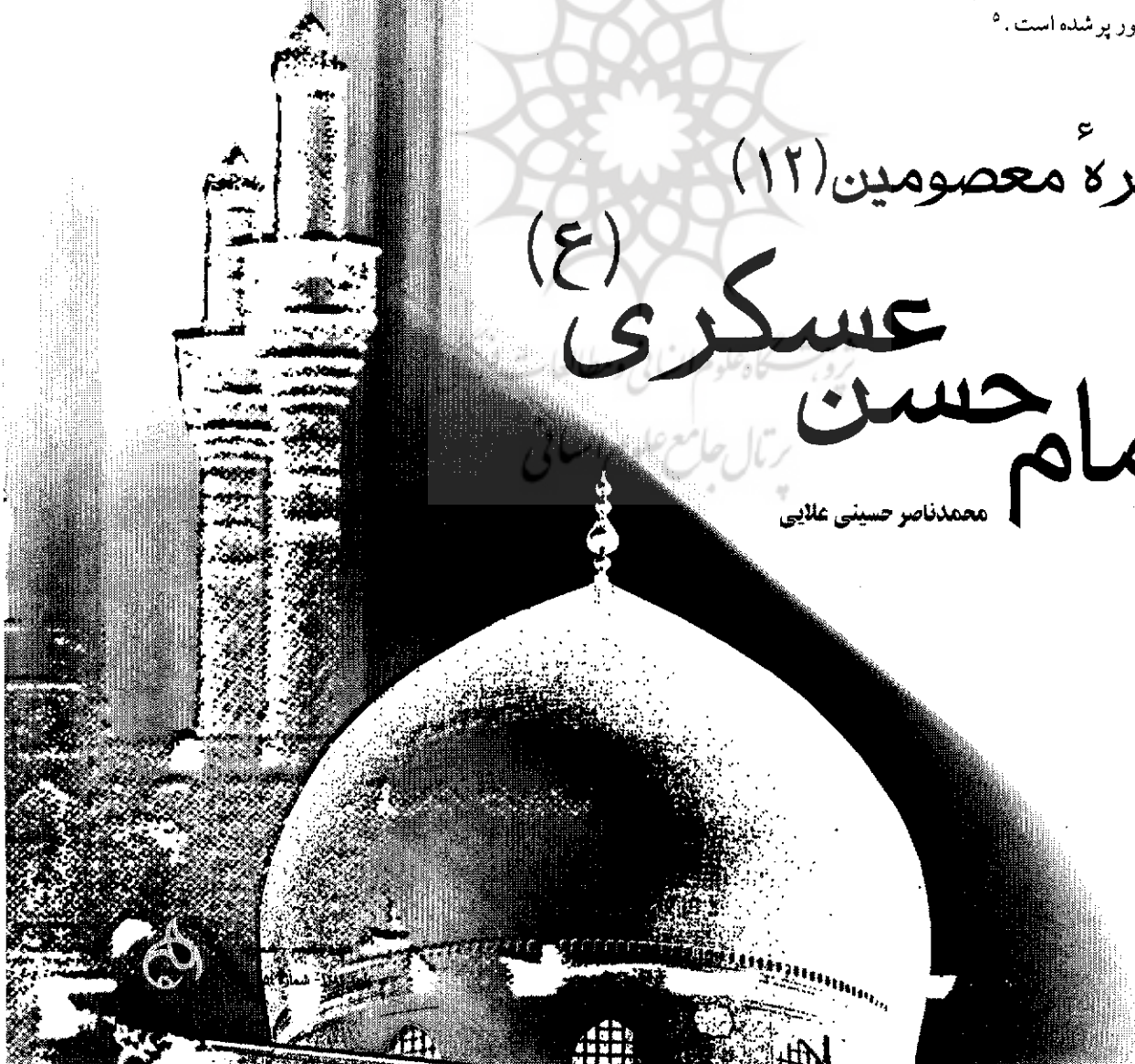
سیره معصومین (۱۲)

(ع)

عسکری

امام حسن

محمدناصر حسینی غلابی



عمربن عبدالعزیز عباسیان

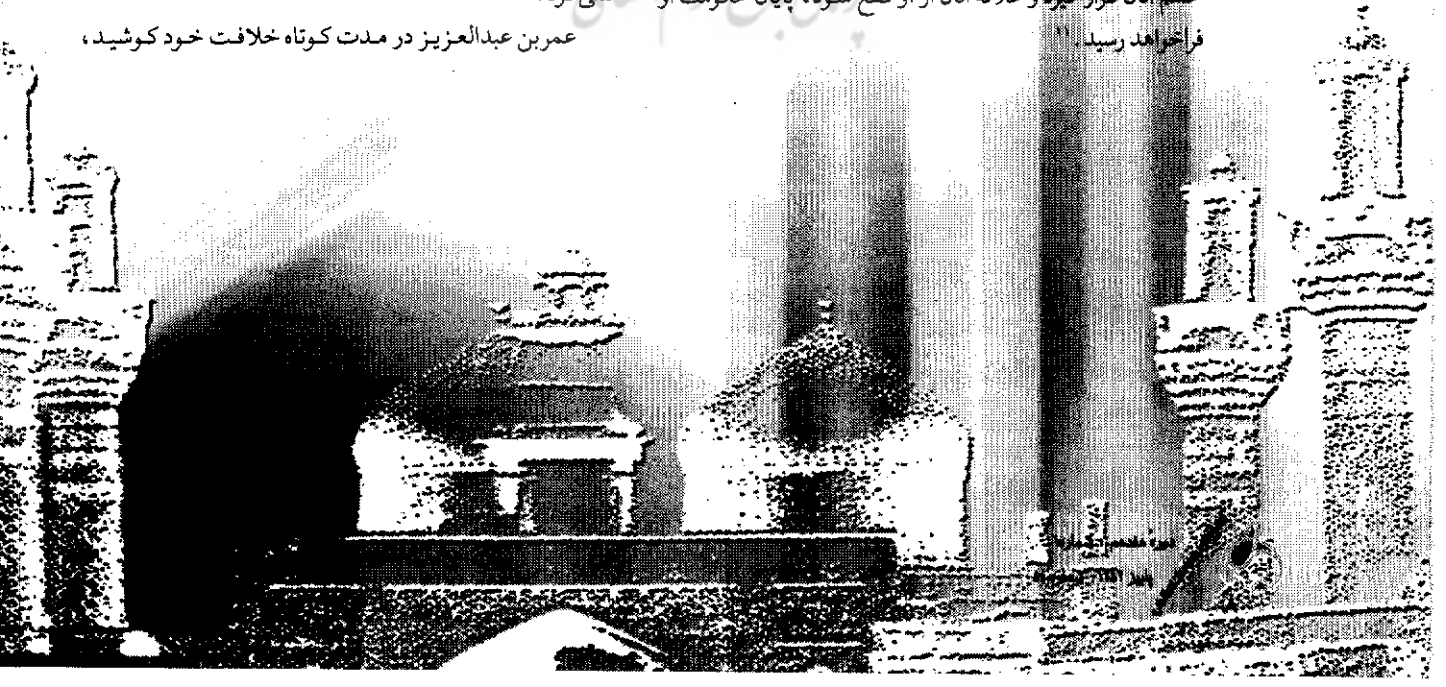
دومین خلیفه عصر امامت امام حسن عسکری (ع)، المهدی، ویژگی خاصی داشت که بر آن اساس، نسبت به دو خلیفه قبل و بعد از خود ممتاز می شد. از نظر برخی مورخان، وی که چهاردهمین خلیفه عباسی نیز بود، متعادل تر از همه خلفا، به خصوص دو خلیفه یادشده قلمداد می شود.

مورخان، مهدی را از نظر اخلاق و رفتار، بی شباهت به عمر بن عبدالعزیز، در میان خلفای بنی امیه، نمی دانند. المهدی گاهی می گفت: در میان خلفای اموی، حداقل یک فرد پاکدامن (عمر بن عبدالعزیز) وجود داشته، و برای ما بسیار شرم آور است که در میان خلفای عباسی، کسی شبیه و مانند او نباشد. از این رو او نیز همچون عمر بن عبدالعزیز، تا حدودی به شکایات مردم رسیدگی می کرد و در غذا و لباس و امور اقتصادی، میانه رو بود. او پس از رسیدن به خلافت، دربار را از مظاهر تشریفات و اشرافی گری، پاکسازی و بساط میگساری را جمع کرد. مورخان در این زمینه داد سخن داده و او را به این مناسبت ستوده اند.^{۱۱} بعضی از مورخان، نمونه هایی از اقدامات وی را ثبت کرده اند؛ از جمله یعقوبی می نویسد: «[المهدی] خود برای دادرسی می نشست و شخصاً به کارها رسیدگی می کرد و شکایات و گزارش ها را به خط خود توشیح می نمود. وی (آلات) لهو و لعب را از میان برد و دانشمندان را مقدم داشت و چنان بود که جامه ای می پوشید و روزهای بسیاری، همان را بر تن داشت و آن را تعویض نمی کرد.»^{۱۲}

عمر بن عبدالعزیز در مدت کوتاه خلافت خود کوشید،

در روایتی دیگر درباره سلیل آمده است که: «کانت من العارفات الصالحات.» یعنی: او از آگاهان و شایستگان است. از آن جا که امام عسکری (ع) به دستور خلیفه عباسی، در سامرا در محله «عسکر» مجبور به سکونت شد «عسکری» نامیده شد. کنیه آن حضرت «ابامحمد» و القابش «صامت، هادی، رفیق، سراج، مضی، شافی، مرضی، زکی، نقی»^{۱۳} است. به آن حضرت و پدر و جدش «ابن الرضا» می گفتند.^{۱۴}

امامت امام حسن عسکری (ع) و خلفای معاصر آن حضرت در هنگام ولادت آن حضرت، واثق عباسی خلیفه بود که حدود هشت ماه بعد، به دلیل بیماری مرد. لذا دوران زندگی امام عسکری، با خلفای متوکل (۲۴۸-۲۳۲)، منتصر (۶ ماه)، مستعین (۲۵۲-۲۴۸)، معتز (۲۵۵-۲۵۲)، مهدی (۲۵۶-۲۵۵) و معتد (۲۷۹-۲۵۶) و دوران کوتاه امامت آن حضرت، همزمان با خلافت سه خلیفه اخیر است.^{۱۵} در این دوره ترکان در دربار عباسی به شدت نفوذ یافته و خلفا را زیر سیطره خود برده بودند، و اقدامات خلفا در جهت جلب رضایت آن ها بود؛ به طوری که ابن طقطقا می نویسد: روزی معتز گروهی از همفکران و محرمان اسرار خود را در مجلسی گرد آورد. سپس ستاره شناسی را احضار کرد، تا مدت خلافت وی را تعیین کند. در این موقع ظریفی که در مجلس بود، گفت: من بیش از ستاره شناس، از مدت خلافت و عمر خلیفه آگاهم. آن گاه نظر خود را چنین بیان کرد: تا روزی که ترکان هوادار خلیفه اند و دوام حکومت او را بخواهند، او بز مسند خلافت مستقر خواهد بود و روزی که مورد خشم آنان قرار گیرد و علاقه آنان از او قطع شود، پایان حکومت او فرا خواهد رسید.^{۱۶}



بدعت‌هایی را که پیشینیان او نهاده بودند منسوخ کند؛ به امر او، زشتگویی به علی بن ابی طالب (ع) بر سر منبرها که از دوره معاویه آغاز شده بود، موقوف شد. اهل ذمه را تشویق به مسلمانی کرد، تجمل‌ها را ممنوع ساخت و در صرف بیت‌المال، طریق عدالت را پیش گرفت. بخشش‌های فراوانی را که پیش از او معمول شده بود، ممنوع کرد و حتی بر خویشاوندان و نزدیکان خود نیز، سخت می‌گرفت. مشکل موالی نیز به دست وی حل گردید.^{۱۴}

بنابر آنچه گفته شد، المهتدی در نظر برخی از مورخان، فردی صالح و شایسته شناخته می‌شود. اما با کمی دقت به برخی از اقدامات وی می‌توان گفت، به نظر می‌رسد، اقدامات شایسته‌ای که مهتدی در دوران خلافت خود انجام می‌داده، نه از سر دلسوزی و نه از راه دلجویی از دیگران و نه مطابق ندای دل فطری خود بوده است، بلکه این اقدامات را وسیله‌ای برای تداوم خلافت خود و عباسیان و جلب مردم برای حمایت از دربار و نظایر این‌ها قرار می‌داد. بد نیست برخی از اقدامات وی را در برخورد با پیشوای یازدهم شیعیان بیاوریم، تا تصویر روشنی از موقعیت امام در دوران این خلیفه به دست دهیم.

دوران وسط مهتدی

همان‌طور که قبلاً گفته شد، به نظر می‌رسد، انگیزه مهتدی در این حرکت، ملاحظات اجتماعی و سیاسی بوده است. او خود این معنا را درک می‌کرد که در جامعه اسلامی، افرادی به مراتب بهتر، آگاه‌تر و شایسته‌تر از او وجود دارند که با وجود چنین شخصیت‌هایی، او باید زمان کار مسلمانان را به آن‌ها بسپارد و خود از صحنه سیاست و زمامداری، کنار برود. او با این حال

توانست از قدرت دل بکند. شخصی که به قول برخی از مورخان، روزها روزه می‌گرفت و با نان و سرکه و نمک افطار می‌کرد،^{۱۵} باید آن چنان هوس‌های نفسانی خویش را سرکوب کرده باشد که خلافت را به چیزی نخرید. در صورتی که می‌بینیم، او تا آخرین لحظه عمر، و تا روزی که مانند برادر خود معتز کشته شد، بر مسند خلافت تکیه زده بود و حتی اجازه خشک و خالی هم از امام حسن عسکری (ع) نگرفت تا خلافت خود را مشروع سازد؛ زیرا به هیچ وجه معتقد به مشروعیت امامت امام حسن عسکری (ع) نبود؛ و خود مهتدی از مصادیق طاغوت محسوب می‌شد.

روشن‌ترین گواه بر دنیاطلبی و طغیانگری مهتدی این است که وی امام عسکری (ع) را به زندان فرستاد و در دوران حکومت او، تا شبی که کشته شد، امام در زندان به سر می‌برد. مهتدی حتی تصمیم داشت امام را به قتل برساند.^{۱۶}

روایتی که در مناقب^{۱۷} آمده و صاحب «بحارالانوار» نیز مفصل‌تر آن را نقل کرده، تأییدی بر مطلب یادشده است. ترجمه روایت بحار چنین است: «صمیری از ابی هاشم روایت کرده است که گفت: من با ابومحمد- امام عسکری (ع)- در زندان مهتدی حبس بودم. ابومحمد (ع) به من فرمود: ای اباهاشم! به خدای عزوجل سوگند که مسلماً این طاغوت (مهتدی)، امشب می‌خواهد کاری را انجام دهد که خداوند آن کار را نافرجام می‌گذارد. خداوند مرا... زنده نگه می‌دارد و... ابی هاشم ادامه می‌دهد: ما بلوای اتراک را مشاهده کردیم که شورش برپا کردند و امت نیز آن‌ها را کمک کردند و مهتدی را کشتند و به جایش معتمد را نصب کردند و با او بیعت کردند. و حال آن‌که مهتدی

فشارها و محدودیت‌ها بر امام حسن عسکری (ع) به دو دلیل از دو پیشوای دیگر بیش‌تر بود، و لذا دوران امامت آن حضرت نسبت به اجداد طاهرینش، متفاوت است.

آن دو دلیل عبارتند از: اقتدار شیعیان در این زمان و نیز طلیعه تولد امام عصر (عج)

عزم خود را جزم کرده بود که ابو محمد (ع) را به شهادت رساند. خدا او را با خودش مشغول کرد، تا این که کشته شد، و به عذاب دردناک الهی دچار گشت.^{۱۸}

توضیح این که امام به مهدی لقب طاغوت داده است و عزم مهدی بر قتل امام، که زندانی کردن آن حضرت توسط وی نشانه آن است، برحسب این روایت، قطعی است.

عمر بن مسلم نقل کرده است: «مردی از اهل مصر در سامرا نزد ما آمد که به او سیف بن لیث گفته می شد و می خواست نزد مهدی درباره زمین کشاورزی که شیخ خادم آن را غضب کرده و وی را از آن بیرون کرده بود، دادخواهی کند. به مرد مصری اشاره کردیم که به امام حسن عسکری (ع) نامه ای بنویسد و از آن حضرت درباره کارش راهنمایی بخواهد. قبول کرد، و امام (ع) در پاسخ او نوشت: باید زمینت به تو برگردد. اما موضوع را نزد سلطان مبر، زیرا مسلماً کسی که زمین در دستش است، ترسش از سلطان نسبت به خدا بیش تر است و...»^{۱۹}

در این روایت، امام به دلیل طغیان مهدی و طاغوت بودن وی، مرد مصری را منع کرد که تظلم نزد سلطان ببرد؛ هرچند که در انتهای روایت تصریح شده است که زمین به صاحب اصلی اش بازگشت. اما این نکته، یعنی عدم رجوع به طاغوت، حتی برای گرفتن حق ضایع شده، قابل توجه است. این موضوع در قرآن نیز تصریح شده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا.»^{۲۰} یعنی: آیا ندیدی آنانی را که به زعم خود، به آنچه که به تو و پیامبران پیشین نازل شده است ایمان دارند، درحالی که می خواهند

نزد طاغوت تظلم کنند و حال آن که شیطان آنان را گمراهی دوری بخشیده است؟

از آنچه بیان شد، نکته روشن می شود که تصویری که از مهدی در برخی از کتاب های تاریخی آمده است،^{۲۱} تصویری ظاهر بینانه و به دور از تحلیل دقیق تاریخی است. متأسفانه این ظاهر بینی در بعضی از کتاب های سیره نویسان شیعه نیز نفوذ کرده است. به عنوان نمونه، باید به روایت مفصلی اشاره کرد که مسعودی در «مروج الذهب»^{۲۲} درباره خیرنوف از علی بن ابی طالب (ع) و به دنبال آن زهد فراوان مهدی آورده و در منتخب التواریخ^{۲۳} نیز بدون تحلیل و با رعایت اختصار آمده است.

تأثیر امام حسن عسکری (ع) بر ایمان

امام حسن عسکری (ع) از نظر زهد و تقوا و رفتار حسنه، در غایت کمال بود و همین امر موجب تزلزل قلبی ستمکاران، و البته، در برخی موارد، اصلاح آنان می شد.

شیخ مفید و برخی دیگر روایت کرده اند که: جمعی از بنی عباس داخل شدند بر صالح بن وصیف، زمانی که حبس کرده بود، امام حسن عسکری (ع) را، و به او گفتند که تنگ بگیر بر او، و سعت مده بر او. صالح گفت: من با او چه کنم؟ همانا او را به دست دو نفری سپرده ام که بدترین اشخاصی می باشند که پیدا کرده ام. نام یکی علی بن یارمش و دیگری اقامش است. اما اینک آن دو نفر، در اثر مصاحبت با او اهل نماز و روزه گشته اند و در عبادت، به مقامی عظیم رسیده اند. سپس در همان وقت امر کرد، آن دو نفر را آوردند و ایشان را عتاب کرد و گفت: وای بر شما! چیست شأن شما با این شخص؟ گفتند: چه بگوییم در حق مردی که روزها را روزه می گیرد و شب ها را تا

امام حسن عسکری (ع)

از نظر زهد و تقوا و رفتار حسنه، در غایت کمال بود و

همین امر موجب تزلزل قلبی ستمکاران،

و البته، در برخی موارد، اصلاح آنان می شد

صبح مشغول عبادت است؟ تکلم نمی کند با کسی و مشغول نمی شود به غیر عبادت و هر وقت نظر بر ما می افکند، بدن ما می لرزد و چنان می شویم که مالک نفس خود نیستیم و خودداری نمی توانیم کنیم. آن گروه چون این را شنیدند، برگشتند از نزد صالح؛ در کمال ذلت و به بدترین حالی.^{۲۴}

دوران امامت آن حضرت

همان طور که قبلاً گفته شد، خلفای عباسی از هیچ گونه اعمال فشار و محدودیتی نسبت به امامان شیعه دریغ نمی کردند و این فشارها در عصر امام جواد(ع)، امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) در سامرا به اوج خود رسید. چنان که به دستور همین خلفا، این سه پیشوای بزرگ شیعه را که در مرکز حکومت (سامرا) می زیستند، به شهادت رساندند: امام جواد(ع) در سن ۲۵ سالگی، امام هادی(ع) در سن ۴۱ سالگی و امام عسکری(ع) در سن ۲۸ سالگی. در این میان، فشارها و محدودیت ها بر امام حسن عسکری(ع) به دو دلیل از دو پیشوای دیگر بیش تر بود، و لذا دوران امامت آن حضرت را نسبت به اجداد طاهرینش، متفاوت است. آن دو دلیل عبارتند از: اقتدار شیعیان در این زمان و نیز طلیعه تولد امام عصر(ع).

۱- اقتدار شیعیان

در زمان امام حسن عسکری(ع) بر جمعیت شیعیان در منطقه عراق روز به روز افزوده می شد و لذا فعالیت های سری و علنی آن ها، توجه خلفای وقت را به خود جلب می کرد؛ به طوری که برای آن ها، وجود شیعیان به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل شده بود. شیعیان، امام عسکری(ع) را رهبر و مقتدای خود می دانستند و حکومت عباسی را حکومت حق می دانستند. امام دهم و مخصوصاً امام یازدهم نیز، با علم به این موضوع، با اقتدار بیش تری به مبارزه با حکومت می پرداختند.

شواهد متعددی بر اقتدار شیعیان به ویژه در این دوران، ثبت و ضبط است که تنها این نمونه را از کتاب مناقب آل ابی طالب می آوریم: پس از شهادت حضرت عسکری(ع) برادرش جعفر کذاب نزد عبیدالله بن خاقان رفت و گفت: مقام و منصب برادرم

را به من بده؛ در عوض، من سالی بیست هزار دینار برایت می فرستم. عبیدالله به او تندی کرد و پد گفت و به او گفت: ای نادان! سلطان به روی کسانی که به امامت پدر و برادرت معتقدند، شمشیر کشید تا آن ها را از آن عقیده برگرداند و نتوانست این کار را عملی کند. پس اگر شیعیان پدر و برادرت، تو را امام می دانند، نیازی به سلطان و غیرسلطان نداری که منصب آن ها را به تو دهند و اگر نزد شیعیان این منزلت را نداری، به وسیله ما بدان نخواهی رسید و...^{۲۵}

در «اصول کافی» این داستان ضمن بیان مفصل دیگری آمده است که علاقه مندان می توانند به آن مراجعه کنند تا به خوبی این ادعا که اقتدار شیعیان در زمان امام حسن عسکری(ع) بسیار زیاد بوده است، برایشان به اثبات برسد.^{۲۶}

۲. ترمس بنی عباس از مهدی موعود(عج)

مسأله مهدویت از زمان پیامبر اکرم(ص) در بین مسلمانان و خصوصاً صحابه و تابعین، به طور جدی مطرح بوده است. براساس این اعتقاد، فردی از نسل پیامبر و همان او با لقب مهدی، حکومت های جائر را سرنگون خواهد کرد. هر چند پرسش های بسیار زیادی درباره مهدی از امامان معصوم(ع) شده است، اما همه آن ها، سؤال هایی درباره جزئیات مسأله قیام، یعنی کیفیت، زمان، مکان، مدت ظهور و... بوده و درباره اصل مهدویت هیچ تردیدی وجود نداشته است.

در احادیث فراوانی که مجموعاً بالغ بر ۳۲۳۰ حدیث می شود،^{۲۷} به معرفی حضرت مهدی، به لحاظ اصل و نسب، پرداخته شده است و همگی بر این موضوع تصریح دارند که حضرت مهدی(عج) از فرزندان امام حسن عسکری(ع) است. خود امام حسن عسکری(ع) در ۲۲ حدیث و پدر بزرگوار آن حضرت در شش حدیث، به این موضوع اشاره مستقیم دارند که به عنوان نمونه، به یک مورد از آن ها می پردازیم:

امام علی النقی(ع) فرمود: بعد از من، فرزندان حسن امام است و بعد از حسن، فرزندش همان قائمی است که عدل و دادش تمام زمین را فرامی گیرد.^{۲۸}

اگر برخی از احادیثی را که در علائم ظهور وارد شده است به

آنچه در قبل گفتیم، علاوه کنیم، طبیعی است که حکومت بنی عباس تصور کند، حضرت قائم (عج) برای سرنگونی حکومت آنها قیام خواهد کرد. به عنوان نمونه، به بخشی از یک حدیث بسیار مفصل درباره نشانه های ظهور از قول امام جعفر صادق (ع)، دقت کنید:

«... هرگاه دیدی حق بمیرد و طرفدارانش نابود شوند، و دیدی که ظلم همه جا را گرفته و دیدی که قرآن مهجور شده و درست معنی نمی شود... و دیدی که کافر به خاطر سختی مؤمن شاد است، و دیدی که شراب را آشکارا می آشامند و برای نوشیدن آن، کنار هم می نشینند و از خداوند متعال نمی ترسند... و دیدی که در میان بنی عباس، کارهای زنانگی به وجود می آید... و دیدی که ثروت بسیار زیاد، در راه خشم خدا خرج می گردد... و دیدی که نشانه های برجسته حق، ویران شده است، در این وقت خود را حفظ کن و از خدا بخواه که از خطرات گناه نجات بدهد...»^{۲۹}

با توجه به این زمینه ها بود که فرقه های گوناگون، افرادی را قبل از تولد امام زمان (عج)، مهدی قلمداد می کردند. برای مثال، «باقریه» به امام محمد باقر (ع)، «ناوسیه» به امام صادق (ع)، «اسماعیلیه» به اسماعیل، فرزند موسی بن جعفر (ع)، «محمدیه» به امام محمدبن علی (ع)، گروهی از «امامیه» به امام حسن عسکری (ع) و علاوه بر این ها، گروه های دیگری نیز به افراد دیگر، به عنوان مهدی معتقد بودند.^{۳۰}

با توجه به آنچه گذشت، بنی عباس و پیروان آنان، طبق روایات و اخبار متواتر می دانستند مهدی موعود که تار و مار کننده همه حکومت های خودکامه است، از نسل حضرت امام حسن عسکری (ع) خواهد بود. به همین دلیل، پیوسته مراقب وضع زندگی آن امام بودند، تا بلکه بتوانند، فرزند او را به چنگ آورند و نابود کنند (همچون تلاش بیهوده فرعونیان برای نابودی موسی).

تدابیر امنیتی امام حسن عسکری (ع)

عسکرگیری حکومت

امام حسن عسکری برای مقابله با شرایط سخت حاکم بر جامعه آن روز و حفظ کیان و اقتدار شیعیان، تدابیر مهمی اتخاذ کرد که به عنوان نمونه، به دو مورد از آن اشاره می کنیم:

۱. یکی از یاران امام به نام احمدبن اسحاق می گوید: «به

حضور امام رسیدم و از او درخواست کردم تا چیزی بنویسد تا من خط او را ببینم، تا اگر نامه ای از او رسید، خطش را بشناسم (و دشمن نتواند به نام امام، نامه جعل کند). امام فرمود: خط من، گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم پهن است. اگر چنین تفاوتی مشاهده کردی نگران نباش...»^{۳۱}

۲. یکی از یاران امام می گوید: ما گروهی بودیم که وارد سامرا شدیم و مترصد روزی بودیم که امام از منزل خارج شود، تا بتوانیم او را در کوچه و خیابان ببینیم (امام تحت نظر بوده است). در این هنگام، نامه ای به این مضمون از طرف امام به ما رسید: هیچ کدام بر من سلام نکنید و هیچ کس از شما به سوی من اشاره نکند؛ زیرا برای شما خطر جانی دارد!^{۳۲}

به دلایل یاد شده، فشار و اختناق در مورد پیشوای یازدهم فوق العاده زیاد و نسبت به امامان پیشین شدیدتر بود و از هر طرف، او را تحت نظر داشتند. حکومت عباسی به قدری از نفوذ و موقعیت مهم اجتماعی امام نگران بود که امام را ناگزیر کرده بود، هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دربار حاضر شود.^{۳۳}

دربار عباسی به قدری وحشت داشت که به این مقدار هم کفایت نکرد. معتز امام را بازداشت و زندانی کرد.^{۳۴} و حتی به شدید حاجب دستور داد، امام را به سمت کوفه حرکت بدهد و در راه او را به قتل برساند. ولی پس از سه روز، ترکان خود او را به هلاکت رساندند.^{۳۵}

پس از او، مهدی نیز امام را بازداشت و زندانی کرد و تصمیم به قتل حضرت داشت که خداوند مهلت نداد و ترکان بر ضد او شوریدند و وی را به قتل رساندند.^{۳۶}

امام حسن عسکری (ع)

امام حسن عسکری (ع) چنان شخصیتی داشت که پرتوی شعاع آن، چشم ها را خیره می کرد و به دیگر بزرگان زمان، اجازه نوراقتشانی نمی داد. مطالعه روایت زیر برای اثبات این چند سطر کافی است.

بطریق که از طبیبان ری بود، روایت کرد:

من... شاگرد بختیشوع، پزشک مخصوص متوکل، بودم. روزی امام حسن عسکری (ع) قاصدی را نزد بختیشوع فرستاد، تا یکی از شاگردان زیده خود را نزد آن حضرت بفرستد تا خون آن حضرت را بگیرد و به اصطلاح، آن حضرت را حجامت کند.

بختیشوع مرا انتخاب کرد و گفت: «نزد آن حضرت برو و بدان که او امروز از داناترین مردم روی زمین است. میداد از فرمان او تخلف کنی! هرچه می گوید، انجام بده.»

زمانی نزد آن حضرت رفتم که برای رگ زدن مناسب بود، اما حضرت فرمود: «بمان تا خبرت کنم.»

و زمانی که برای رگ زدن مناسب نبود، مرا طلبید و دستور داد، تشت بزرگی را نیز آماده کردند. فرمود: «رگ میانی دستم را بزن.»

آن قدر از آن رگ خون آمد که تشت پر شد. فرمود: «رگ را ببند.»

بستم. مجدد عصرگاه دستور داد، رگ را باز کن. یک تشت

خلفای عباسی از

هیچ گونه اعمال فشار و محدودیتی

نسبت به امامان شیعه دریغ نمی کردند و

این فشارها در عصر امام جواد(ع)،

امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) در

سامرا به اوج خود رسید

دیگر از خون آن حضرت پر شد. در صبحگاه برای بار سوم نیز فرمود، همین کار را انجام دهم. وقتی رگ را باز کردم، از رگ شیر آمد و تشت از شیر پر شد. آن گاه فرمود: ببند. آن رگ را بستم. بعد از این عمل، آن حضرت ضمن عذرخواهی، جامه ای به من بخشید و پنجاه اشرفی به من داد. عرض کردم: «آیا فرمایش دیگری نیز داری؟»

فرمود: «ای بطریق طبیب! با راهب دیر عاقول خوش رفتاری کن.»

وقتی نزد استادم بختیشوع رفتم و داستان را تعریف کردم، گفت: «همه طبیبان می دانند که مجموع خون از هفت من تجاوز نمی کند و چیزی که تو می گویی، تعجب آور است و عجیب تر از آن، روان شدن شیر از رگ هاست.»

استاد سه شبانه روز در پی کشف این مطلب در کتابها فحص و جست و جوی بسیار کرد، تا بلکه مطلبی در این باره بیابد، ولی چیزی نیافت.

بختیشوع گفت: «در این باره کسی جز راهب دیر عاقول نمی تواند نظر دهد و کسی از او داناتر نیست.»

آن گاه نامه ای به آن راهب نوشت و (آن را به بطریق داد تا به نزد راهب برود.)

بطریق گفت:

پای دیر رفتم و آن راهب را صدا کردم. راهب گفت: «تو کیستی؟»

پاسخ دادم: «من شاگرد بختیشوع هستم.»

زنمایی را پائین انداخت و من نامه را داخل آن گذاشتم. او

زنمیل را بالا کشید و آن نامه را خواند. همان ساعت از دیر پائین

آمد. از من پرسید: «تو چنین رگی را زدی و چنین اتفاق

افتاد؟»

گفتم: «بلی.»

گفت: «مرحبا به تو و مادرت.»

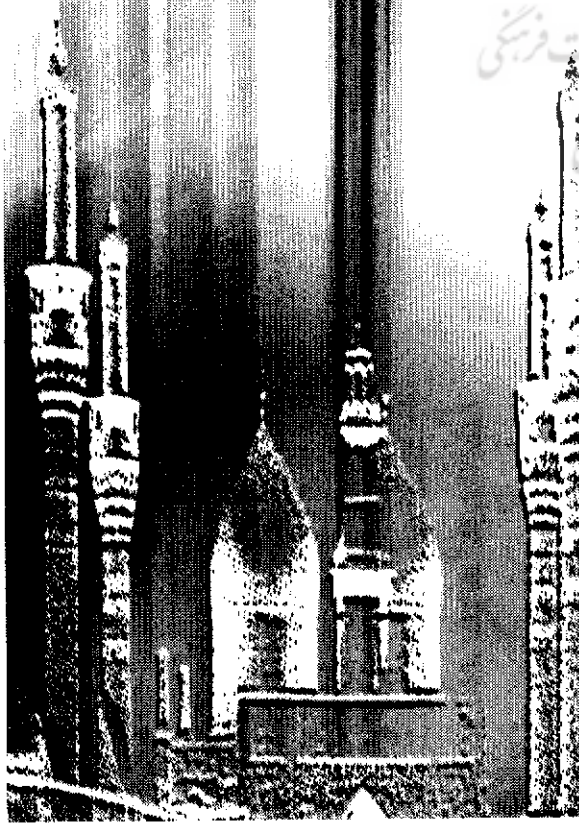
بر قاطر سوار شد و با من به سامرا

آمد. یک سوم شب باقی مانده بود

که به آن جا رسیدیم. پرسیدم:

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجمع علوم انسانی



«به خانه بختیشوع می روی یا به خانه آقا؟»

گفت: «به خانه آقا می روم.»

قبل از اذان صبح، به درب منزل آقا رسیدیم. در خودبه خود گشوده شد و غلامی از خانه بیرون آمد و پرسید: «کدامیک از شما راهب دیر عاقول هستید؟»

راهب گفت: «من.»

غلام گفت: «داخل شو.»

به من گفت: «تو بیرون بمان و این دو قاطر را نگاه دار.»

آن قدر پشت در ماندم تا آفتاب بالا آمد.

در این زمان بیرون آمد، درحالی که با پوشیدن لباس سفید، لباس رهبانیت را از تن بیرون آورده بود و به من گفت: «مرا به منزل بختیشوع ببر.»

وقتی بختیشوع وی را دید، به سوی وی دوید و گفت: «چه چیزی باعث شده است که از دین مسیحیت خارج شوی؟!»

پاسخ داد: «چون مسیح را دیدم، به دست او مسلمان شدم.»

استادم گفت: «آیا خود مسیح را دیدی؟»

او گفت: «شبهه مسیح را دیدم؛ زیرا چنین رگ زدن در مورد هیچ کس به غیر از مسیح انجام نگرفته است. و این آقا از نظر معجزه، مانند مسیح است.»

و تا زنده بود، ملازم امام حسن عسکری (ع) بود.^{۳۷}

هم به من می داد، تا با صد درهم آن مرکبی، و با صد درهم دیگر نفقه و با صد درهم بقیه لباس تهیه کنم و خرج سفر کنم.»

وقتی به درب منزل آن حضرت رسیدیم، غلام آن حضرت گفت، داخل شوید.

وقتی نزد آن حضرت رسیدیم، امام (ع) فرمود: «ای علی! چرا تا این زمان نزد ما نیامدی و چه عاملی موجب این امر شد؟»

پدرم گفت: «مولای من! با این حال خجالت می کشیدم که نزد شما شرفیاب شوم.»

وقتی از نزد آن حضرت خارج شدیم، غلام ایشان کیسه ای به پدرم داد که در آن پانصد درهم بود. آن غلام گفت: «دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای بدهی و صد درهم از آن را برای نفقه خود صرف کن.»

کیسه ای هم به من داد که در آن سیصد درهم بود و گفت: «با صد درهم آن مرکب، و صد درهم دیگر لباس، و با صد درهم بقیه، مخارج سفر خود را تهیه کن. ولی به جای جبل به سوی سوره برو.»

راوی می گوید: «وی همین کار را کرد و در آن جا زنی را به عقد خود درآورد و در آن جا مال و منال زیادی به دست آورد؛ هرچند وی از مذهب و قبیله دست نکشید و تا آخر عمر بر آن مذهب منحرف باقی ماند.»^{۳۸}

و در روایت دیگری می خوانیم، ابوہاشم گفت:

به حضور مبارک امام حسن عسکری (ع) شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت مشغول نوشتن کاغذی است و چون وقت نماز رسید، آن حضرت کاغذ را بر زمین نهاد و به نماز ایستاد. با کمال حیرت دیدم که قلم همچنان بر روی کاغذ حرکت می کند و سطور آن را پرمی نماید تا امام از نماز فارغ شده و قلم را به دست گرفت و به کارهای دیگرش مشغول شد.^{۳۹}

بالاتر از آنکه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری به شهادت رسید. مورخان در تاریخ و ایام هفته ای که امام در آن روز به شهادت رسیده است، گفت و گوی فراوان دارند. عده ای روز شهادت را چهارشنبه و گروهی یکشنبه می دانند و تعدادی از آن ها، تاریخ شهادت را اول ربیع الاول و جمعی ماه ربیع الاخر گفته اند و در هر صورت، در سال شهادت اختلافی نیست و قول صحیح همان است که ذکر شد.^{۴۰}

در روایتی آمده است که محمدبن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفت:

زمانی معیشت بر ما تنگ شد. پدرم به من گفت که بهتر است نزد ابامحمد برویم، زیرا شنیده ام که آن حضرت سخاوتمند است.

من به پدرم گفتم: «چه قدر او را می شناسی؟»

گفت: «هرگز آن حضرت را ندیده ام، ولی ایشان را

می شناسم.»

آن گاه به قصد دیدار آن حضرت، از منزل بیرون آمدیم. در بین راه پدرم می گفت: «اگر آن حضرت پانصد درهم به ما بدهد، خیلی خوب است تا دویست درهم از آن را جهت لباس هزینه کنیم و به وسیله دویست درهم دیگر آن، دیون خود را بپردازیم، و با صد درهم بقیه، نفقه خود را تأمین کنیم.»

در این حال، من با خودم فکر کردم: «ای کاش سیصد درهم

شهادت امام عسکری (ع)، با زهری صورت گرفت که به آن بزرگوار خورانده بودند. در روزهای پیش از شهادت، خلیفه با اعزام طبیب بر بالین آن حضرت (درحالی که آن امام همام، روز به روز ضعیف تر می شد و آثار درد و رنج در چهره اش آشکارتر می گردید) سعی داشت، امور را عادی جلوه دهد و ارادت خود را نسبت به امام به مردم نشان دهد. از این رو به طبیب دستور داده بود که صبح و شام، از نزدیک، مراقب حال حضرت باشد. بعضی از افراد دیگر را نیز برای انحراف اذهان مردم، به خانه آن حضرت می فرستاد. پس از شهادت امام نیز، حکومت بنی عباس تلاش می کرده هرگز آن حضرت را عادی جلوه دهد، لذا معتمد عباسی برادر خود، عیسی بن متوکل، را فرستاد تا بر جنازه آن حضرت نماز گزارد. هنگامی که جنازه را برای نماز روی زمین گذاشتند، عیسی نزدیک رفت و صورت آن حضرت را باز کرد و به علویان، عباسیان، قاضیان، نویسندگان و دیگر حاضران نشان داد و گفت: «این ابو محمد عسکری است که به مرگ طبیعی درگذشته است و خدمتگزاران خلیفه نیز شاهد بوده اند.» بعد روی جنازه را پوشانید و بر پیکر امام نماز خواند و فرمان داد، آن را برای دفن ببرند. روشن است که این نماز جنبه ریاکارانه داشت و طرحی بود که رژیم حاکم، برای لوٹ کردن ماجرای شهادت امام ریخته بود. آنچه در میان دانشمندان شیعه مشهور است این است که حضرت مهدی (عج) به طور خصوصی بر جنازه پدر بزرگوارش امام عسکری (ع) نماز گزارد؛^{۱۱} زیرا معصوم را جز معصوم تجهیز (کفن و دفن) نمی کند.

اگر نگوییم که همه این ها به خاطر زیر نظر گرفتن اوضاع و احوال خانه امام حسن عسکری (ع) برای شناسایی و یافتن فرزند و جانشین بر حق آن حضرت بوده است، می توان گفت، اقدامات یاد شده، به خاطر انحراف اذهان عمومی از جنایت جنایتکاران بوده است.

امام عسکری (ع) را در خانه خود در سامرا در کنار مرقد پدرش، به خاک سپردند. با شهادت امام، سامرا یکپارچه ضحجه شد و در سوگ بزرگی فرو رفت. بازارها و مغازه ها تعطیل شد و از هر کوی و برزنی صدای ناله برخاست. بنی هاشم، دیوانیان، امرای لشکری، قاضیان شهر، شعرا، شهود و گواهان و سایر مردم، برای شرکت در مراسم تشییع حرکت کردند. سامرا در این روز، یادآور صحنه قیامت بود.

زیرنویس

۱. منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ص ۱۰۱۶.
۲. منتخب التواریخ، سید هاشم خراسانی، ص ۷۳۸.
۳. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۰۳.
۴. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸.
۵. منتخب التواریخ، ص ۷۳۸.
۶. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸.
۷. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۱.
۸. بحار الانوار، همان.
۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۱۱.
۱۰. همان، ص ۵۲۶-۵۱۲.
۱۱. الفخری، ابن طقطقا، به نقل از سیره پیشوایان، ص ۶۱۷.
۱۲. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۴۰۹.
۱۳. مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۹۷.
۱۴. تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، ص ۲۱۷-۲۱۴.
۱۵. تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۹.
۱۶. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۳۱۳.
۱۷. ج ۴، ص ۴۳۰.
۱۸. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳.
۱۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۲.
۲۰. نسا، آیه ۶۰.
۲۱. تاریخ الخلفاء، ص ۴۱۱-۴۰۹.
۲۲. ج ۴، ص ۱۰۶.
۲۳. ص ۷۳۹.
۲۴. روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، ج ۱، ص ۲۴۸.
۲۵. مناقب، ج ۴، ص ۴۲۲.
۲۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۶-۵۰۳.
۲۷. موعودی که جهان در انتظار اوست، علی دوانی.
۲۸. دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۵۹.
۲۹. روضة کافی، ص ۳۶-۳۱.
۳۰. دادگستر جهان، ص ۵۰-۴۹.
۳۱. مناقب، ج ۴، ص ۴۳۳.
۳۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.
۳۳. مناقب، ص ۴۳۴.
۳۴. بحار الانوار، ص ۳۱۱.
۳۵. همان، ص ۳۱۳-۳۱۲.
۳۶. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۲۳.
۳۷. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۱-۲۶۰.
۳۸. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۲۷.
۳۹. منتهی الامال، ص ۱۰۲۷.
۴۰. منتخب التواریخ، ص ۷۳۹.
۴۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۳۴-۳۳۱.